جلسه 785

یکشنبه 16/07/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

در تعلیقه بحوث اشکال گرفته اند بر استدلال به آیه نبأ به اینکه حتی اگر شرط در آیه نبأ محقق موضوع نباشد باز هم مفهوم ندارد. چون مفهوم شرط در جمله شرطیه ای که جزاءش جعل حکم هست محقق می شود، اما در جائی که جمله شرطیه جزاءش إخبار باشد یا از امر تکوینی یا از عدم جعل حکم، این مفهوم شرط ندارد. مثلا اگر بگوید إن شربت هذا السمّ تموت این مفهوم شرط ندارد، ولذا هیچکس مفهوم گیری نمی کند که إن لم تشرب هذا السم فلن تموت. چرا؟ برای اینکه جمله خبریه مفادش اخبار از ثبوت المحمول للموضوع هست. مثلا وقتی می گوئیم که إن کان هذا زیدا فذاک عمرو، ما داریم اخبار می کنیم از اینکه آن شخص مقابل عمرو است، واین إخبار را معلق می کنیم بر کون هذا زیدا، اگر این آقا زید است پس آن شخصی که در کنار اوست عمرو است. داریم اخبارمان را به اینکه آن شخصی که در کنار نشسته عمرو است معلق می کنیم بر اینکه آن شخص اول زید باشد. مفهوم آن این است که اگر این شرط نبود إخبار من منتفی است، اگر آن شخص اول زید نباشد من دیگر خبر نمی دهم از اینکه شخص دوم عمرو است. عدم الاخبار می شود نه اخبار به عدم. من نمی گویم اگر آن شخص اول زید نباشد پس خبر می دهم که شخص دوم عمرو نیست، نخیر، خبر نمی دهم که عمرو هست، نتیجه تعلیق الاخبار علی شرط عدم الاخبار می شود. نتیجه اش می شود إذا انتفی الشرط فلا اخبار.

خب در آیه شریفه وقتی می فرماید: النبأ إن جاء به الفاسق فلیس بحجة دارد خبر می دهد از عدم حجیت خبر در فرضی که آورنده آن فاسق باشد، اگر آورنده آن خبر فاسق نباشد در این آیه شریفه خبر نمی دهد از عدم حجیت. إخبار به عدم حجیت خبر معلق است بر اینکه مخبر فاسق باشد، پس اگر مخبر فاسق نبود إخبار به عدم حجیت خبر منتفی می شود، إذا انتفی الشرط فلاإخبار بعدم الحجیة نه اینکه شارع بگوید اگر مخبر فاسق نبود آنوقت خبر می دهم از حجیت خبر.

ایشان می فرماید ولذا ما معتقدیم اگر خطابی بیاید که إذا جاءک زید فلایجب اکرامه این چون إخبار است از عدم وجوب اکرام زید علی تقدیر مجیئه، اگر زید نیامد دیگر إخبار نمی دهد مولا از عدم وجوب اکرام او، نه اینکه اگر زید نیامد خبر می دهد از وجوب اکرام او. اینکه نیست.

اقول: این فرمایش ایشان به نظر ما ناتمام است. اولا: شما چرا مدلول استعمالی خطاب را در آیه نگاه نمی کنید؟ مدلول استعمالی در آیه امر به تبین است، درست است که به داعی ارشاد به عدم حجیت است، ولی این غیر از این است که مدلول استعمالی بشود إخبار از عدم حجیت. چرا شما مدلو استعمالی را در آیه نادیده می گیرید وصرفا چون این فتبینوا به داعی ارشاد است به عدم حجیت این را مساوق می گیرید با إخبار به عدم حجیت؟ مدلول استعمالی سرنوشت مفاهیم را تعیین می کند نه مراد جدی، ونه داعی استعال که آیا ارشاد است یا مولویت است. مهم این است که مدلول استعمالی در فتبینوا انشاء وجوب تبین است، واین مهم است. این را ما بارها تکرار کرده ایم و از آقای خوئی هم نقل کرده ایم که اصلا مراد جدی در خطابات خیلی جاها فرق نمی کند، چه مولا بگوید اکرم العالم العادل و چه بگوید إن کان العالم عادلا فأکرمه مراد جدی یکی است، اینکه یکی مفهوم شرط پیدا می کند و دیگری پیدا نمی کند این از برکات اختلاف در مدلول استعمالی است. هذا اولا.

ثانیا: اصلا ما فرض می کنیم که آیه شریفه اینجور نازل شده است که: النبأ لیس بحجة إن جاء به الفاسق، که اصلا مدلول مطابقی استعمالی اش می شود إخبار از عدم حجیت، باز ما معتقدیم که هیچ مشکلی بر سر راه مفهوم شرط در این جمله نیست. هیچ فرقی نمی کند که ما جزاءمان مفادش جعل حکم باشد یا مفادش إخبار از عدم حکم باشد. چرا؟ برای اینکه ما در جمل خبریه ای که از افراد عادی صادر می شود، مثلا من می آیم می گویم که إن کان هذا زیدا فذاک عمرو، جمل خبریه از افراد عادی به اندازه علمشان هست، وعلمشان ممکن است بیش از این مقدار نباشد که در فرض تحقق این شرط من می دانم در فرض اینکه این آقای الف زید باشد من می دانم آقای ب عمرو است، بیش از این را نمی دانم. این یک قرینه لبیه متصله است. ولذا در جمله شرطیه خبریه قرینه لبیه متصله است که إخبار به جزاء را معلق می کند بر وجود شرط، به جوری که اگر شرط منتفی بود إخبار این آقا منتفی است نه اینکه خبر می دهد از عدم. این قرینه لبیه متصله است. و الا مدلول جزاء در جمله خبریه که إخبار نیست، این آقا که نمی گوید إن کان هذا زیدا فأنا اخبر بأنّ ذاک عمرو. مدلول جزاء واقع است نه إخبار به واقع. پس در حقیقت دارد همان واقع را و ثبوت واقع را معلق می کند بر ثبوت شرط. به خاطر این قرینه لبیه ما آمدیم گفتیم چون افراد احاطه به واقع که ندارند، پس قرینه لبیه دارند وقتی خبر می دهند و این خبر را معلق می کنند بر شرطی، در واقع می گویند ما بیش از این خبر نمی دهیم.

اما در جائی که مخبر احاطه به واقع دارد، خدای متعال، انبیاء و ائمه علیهم السلام در مقام بیان احکام، این اصلا قرینه عرفیه دارد که عن احاطة بواقع دارند خبر می دهند. إذا بلغ الماء قدر کر لاینجسه شیء این را کسی می گوید که شارع است و محیط است به احکام شرع. درست است که جزاء عدم تنجس است، ولی این جمله از شخصی صادر می شود که احاطه دارد به واقع، چرا این مفهوم نداشته باشد؟ اگر شما مفهوم شرط را در جمله شرطیه انشائیه قبول می کنید، خب جمله شرطیه خبریه ای که از انسانی یا خدائی که محیط به واقع هست صادر می شود چرا مفهوم ندارد. لازم نیست اصلا خدا را فرض کنیم یا ائمه را فرض کنیم، هر انسانی نسبت به فعل اختیاری خودش، مولا می گوید زید إن جائنی فسوف اکرمه، زید اگر نزد من بیاید من او را اکرام خواهم کرد، این چه فرق می کند عرفا با اینکه همین مولا به عبدش بگوید إن جاءک زید فیجب أن تکرمه، آیا وجدانا فرق می کند؟ ما که هیچ فرقی نمی بینیم.

آیا بین اینکه بگوید زید إن جاءک فیجب أن تکرمه با زید إن جاءک فلاجب أن تکرمه فرق است؟ زید اگر بیاید نزد تو باید او را اکرام کنی، می گوئید این مفهوم شرط دارد، زید اگر بیاید نزد تو واجب نیست او را اکرام کنی، می گوئی چون این إخبار از عدم وجوب اکرام است این مفهوم ندارد؟ اینها خلاف وجدان است.

شاهد بر این عرض ما این است که خطاباتی که از ائمه علیهم السلام صادر می شود همه اینها ظهور دارد در إخبار از حکم شرعی الهی، هیچکدام مفادش جعل نیست، حتی اگر امام علیه السلام به لسان امر و نهی بفرماید، مثل إن تکلمت فی صلاتک فأعد الصلاة این إخبار از حکم شرعی الهی است به اینکه تکلم در نماز عمدا مبطل نماز است، این إخبار است امام که جعل نمی کند حکم الهی را بلکه دارد خبر می دهد از حکم الهی. پس باید در همه این جمل شرطیه ای که در کلمات ائمه طاهرین هست تشکیک کنیم بگوئیم اینها مفادشان إخبار است نه جعل حکم.

خلاصه عرض ما این است که مفاد جزاء در جمله خبریه ثبوت المحمول للموضوع است یا عدم ثبوت المحمول للموضوع در جمله خبریه نافیه است. مفاد جمله خبریه الاخبار بثبوت المحمول للموضوع نیست، الاخبار بعدم ثبوت المحمول للموضوع نیست، خود ثبوت المحمول للموضوع مفاد جمله خبریه است. حالا تعبیر نسبت اتحادیه ما نمی کنیم می گوئیم خود اتحاد، چون بگوئیم نسبت اتحادیه می گویند ما همچنین نسبتی نداریم، اینها من در آوردی است، مفاد جمله خبریه النار حارة اتحاد موضوع و محمول است خارجا. این مفاد جمله خبریه است. آنوقت ما این اتحاد موضوع و محمول را خارجا ممکن است معلق کنیم بر یک شرطی. اگر مای مخبر محیط به واقع نباشیم، قرینه عرفیه است که ما داریم اخبارمان را مشروط و معلق می کنیم بر حصول شرط، إن کان هذا زیدا فذاک عمرو چون من بیش از این اطلاع ندارم. اما اگر خبر از شخصی صادر بشود که محیط است به واقع مثل آیه نبأ، آیه نبأ از خدا صادر شده است، وقتی خدا بفرماید النبأ لیس بحجة إن جاء به الفاسق، خب خدا محیط به واقع است، اگر بناست شرط مفهوم داشته باشد خب ابرز مصادیقش همین است، اگر آورنده خبر فاسق نبود این جزاء ما منتفی است، جزاء ما چیست؟ الخبر لیس بحجة. نفی در نفی اثبات است. الخبر لیس بحجة منتفی است یعنی الخبر حجة إن لم یکن الجائی به فاسقا.

این خلاصه عرض ما در رابطه با فرمایش در تعلیقه بحوث.

راجع به آیه نبأ ما خلاصه اشکالمان یکی این بود که ما مفهوم شرط مطلقا را اشکال داریم، می گوئیم مفهوم شرط فی الجمله است نه بالجمله، لذا می گوئیم نمی شود از این آیه استفاده کرد که النبأ إن لم یجیء به الفاسق فلایجب التبین عنه مطلقا، نخیر، شاید خبر عادل در آن تفصیل باشد، خبر عادل فی الجمله حجت است، اما کجا، باید این را از جاهای دیگر به دست بیاوریم. از آیه نمی شود فهمید که خبر عادل مطلقا حجت است. البته این اشکال مبنایی است در بحث مفهوم شرط ما بحث کردیم.

اشکال دوم این است که این شرط مسوغ لتحقق الموضوع است، اگر یک الف ولام در نبأ بود که إن جاءکم فاسق بالنبأ این ظهورش این بود که نبأ مفروض الوجود گرفته شده است، می شد شبیه اینکه النبأ إن جاء به الفاسق فجب التبین عنه و می شد از مصادیق مفهوم شرط، ولی متأسفانه آیه اینطور نیست.

سؤال وجواب: ارشاد به حکم عقل که کسی نمی گوید آیه ارشاد به حکم عقل است، بلکه ارشاد به عدم حجیت شرعیه خبر فاسق است، آیه امر به تبین که می کند مدلول عرفی اش این است که این امر به داعی مولوی نیست این امر به داعی ارشاد است به عدم حجیت خبر فاسق، کأنه فرموده است که خبر الفاسق لس بحجة. ولذا در تعلیقه بحوث اشکال گرفته اند که اگر جزاء مفادش إخبار بود از عدم حکم، می شود جمله شرطیه خبریه، و جمله شرطیه خبریه مفهوم ندارد، چون جزاء می شود إخبار، تعلیق الإخبار علی شرط مفهومش این است که اگر آن شرط نبود فلا إخبار بذاک الجزاء. که ما جواب دادیم که این درست نیست.

وقتی قطع نظر می کنیم از این دو اشکال و همراه می شویم با قافله کسانی که قائلند که آیه مفهوم شرط دارد، آنوقت نوبت می رسد به اینکه بررسی کنیم که بعد از تمامیت مقتضی برای مفهوم شرط در آیه آیا این مقتضی مبتلا به مانع هست یا نیست؟

مانعی که مطرح شده در این آیه این است که گفته شده است که ما یصلح للقرینیة در این آیه هست، وآن این است که ذیل آیه دارد: أن تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین. این تعلیل در خبر عادل هم هست، چون خبر عادل هم علم آور که نیست، آنجا هم می شود گفت که اگر به خبر عادل عمل کنید آنوقت برخورد می کنید با یک قومی بر اساس ندانستن و عدم علم، بعد پشیمان می شوید. البته خصوصیتی که ندارد اصابة قوم بجهالة، مورد آیه این بوده است، می شود لئلا تقعوا فی مفسدة خلاف الواقع عن جهل و عدم علم. خب در خبر عادل هم همین است که اگر عمل کنید ممکن است در مفسده مخالفت واقع قرار بگیرید من دون علم و عن جهل فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین. این شبیه این می ماند که یک کسی بگوید إن کان هذا رمانا فلاتأکله لأنه حامض. اگر لأنه حامض نبود می گفتیم مفهوم إن کان هذا رمانا فلاتأکله این است که إن لم یکن هذا رمانا فکله، ولی وقتی بعدش گفت لأنه حامض خب این تعلیل یا قرینه است یا محتمل القرینیة است بر اینکه بر مفهوم صدرِ این کلام مقدم بشود و به این معنا بشود که اگر این شیء رمان هم نبود ولی حامض بود باز او را نخورید، إن کان هذا رمانا فلاتأکله لأنه حامض، در واقع برمی گردد به اینکه إن کان هذا حامضا فلاتأکله، این می شود دیگر. همیشه تعلیل فائده اش این است که مورد را از خصوصیت می اندازد می آید منطبق می شود بر آن مورد، بجای إن کان هذا رمانا فلاتأکله لأنه حامض گذاشته می شود که إن کان هذا حامضا فلاتأکله. مثل لاتأکل الرمان لأنه حامض چه جور می گفتید أی لاتأکل الحامض، اینجا هم همینطور است.

آیه هم همین است دیگر، آیه هم می گوید إن جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا عنه لئلا تصیبوا قوما بغیر علم فتصبحوا نادمین خب در خبر عادلی که مفید علم نیست هم این تعلیل می آید.

سؤال وجواب: ظاهر آیه این است که خبر فاسق اعتبار ندارد، منتهی در مورد شأن نزول آیه جوری بوده است که ممکن بود به خلاف واقع بیفتند و پشیمان بشوند، ولی اگر فاسق بیاید خبر بدهد از یک امری که موافق با احتیاط هست، بیاید بگوید مثلا دعاء عند رؤیة الهلال واجب است، خب آنجا احتیاط کردن که عمل به خبر فاسق نیست، ظاهر آیه این است که خبر فاسق اعتبار ندارد، حالا اگر یک جا هم موافق احتیاط بود ما خواستیم احتیاط کنیم او بحث دیگری است ربطی به حجیت خبر فاسق پیدا نمی کند.

سؤال وجواب: جهالة بنا شد یعنی به جهل دیگر. در خبر عادل هم اگر مفید علم و اطمینان نباشد جهل است دیگر. و عمل به او می شود عمل به غیر علم.

پس نتیجه این تعلیل این است که یا می گوئیم این تعلیل قرینه است که مانع از انعقاد مفهوم می شود در صدر این آیه، مثل إن کان هذا رمانا فلاتأکله لأنه حامض که مانع می شود از انعقاد مفهوم در صدر این کلام نسبت به چیزی که حامض است ولو انار نباشد. یا این است که فوقش ما یصلح للقرینیة است موجب اجمال می شود در آیه، ولو بخاطر تعارض صدر و ذیل. مقتضای اطلاق صدر این است که مفهومش اقتضاء می کند حجیت خبر عادل را، ولی مقتضای عموم تعلیل عدم حجیت خبر عادلی است که ظنی باشد، تعارض صدر و ذیل در خطاب واحد موجب اجمال می شود.

اقول: به نظر ما در جواب از این وجه تنها راهی که ما داریم این است که بگوئیم جهالت عرفا به معنای مقابل علم نیست، جهالت عرفا به معنای مقابل عقل است، کتاب الجهل و العقل که در کافی هست. أن تصیبوا قوما بجهالة مثل این آیه می ماند که إنما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة، یعنی از روی نادانی، جهالة یعنی نادانی نه ندانستن، أن تصیبوا قوما بجهالة یعنی مبادا با عمل به خبر فاسق از روی نادانی برخورد کنید با قومی بعد پشیمان بشوید. ظاهر آیه این است. آنوقت در خبر عادل عمل به خبر عادل طبق مفهوم صدر آیه دیگر جهالت نیست، ورود پیدا می کند بر این تعلیل. وقتی خود شارع طبق مفهوم شرط آمد گفت که خبر عادل حجت است، دیگر عمل به خبر عادل عمل از روی نادانی نخواهد بود. تعلیل در صورتی که به معنای جهل باشد أن تصیبوا قوما بجهالة یعنی آیه اینجوری بود النبأ إن جاء به الفاسق فتبینوا عنه لئلا تصیبوا قوما بغیر علم فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین، انصاف این است که اگر آیه اینطور بود ما از همین الان عقب نشینی می کردیم وقول می دادیم تمام جواب هایی که از این عموم تعلیل داده شده است رد کنیم، کما اینکه بناء بر همین هم داریم، هیچ جایی دیگر برای دفاع باقی نمی ماند. چون خبر عادلی هم که مفید علم نیست همین محذور را دارد دیگر. آنوقت فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین هم طبعا معنایش این می شود که وقتی آمدید به خبر عادل ظنی عمل کردید شمشیر گرفتید رفتید جنگیدید بعد می فهمید که آن بنده های خدا بی گناه بودند پشیمان می شوید دیگر. اگر بینه قائم بشود که یک شخصی مرتد است او را بر اساس بینه اعدام کنید بعد فهمیدید که آن بنده خدا مرتد نبوده، پشیمان نمی شوید نمی گوئید ای کاش بیشتر تحقیق می کردم؟ پشیمان می شوید دیگر. درست است که اگر بینه حجت شرعیه باشد شما معذورید مستحق عقاب نیستید اما عرفا انسان پشیمان می شود می گوید ای کاش بیشتر تحقیق کرده بودم، شما اگر با آب نجس وضوء بگیرید بعد از نماز بفهمید که با آب نجس وضوء گرفته بودید بعد از نماز پشیمان نمی شوید که ای کاش یک نگاهی می کردم داخل آب که اگر عین نجاست را داخل آب می دیدم وضوء نمی گرفتم مجبور نبودم نمازم را دوباره اعاده کنم. اگر من بخاطر خبر عادل ظنی بروم با یک قومی برخورد کنم بعد معلوم بشود که آنها بیگناه بوده اند غیر از اینکه وجدانم ناراحت است وعلاوه بر اینکه باید خسارتها را هم بدهم دیه ها را هم بدهم، پشیمانی دارد دیگر. مهم این است که أن تصیبوا قوما بجهالة را چه جور معنا کنیم. أن تصیبوا قوما بغیر علم به نظر ما عموم تعلیل مانع از انعقاد مفهوم خواهد بود در حجیت خبر عادلی که علم آور نباشد، دقیقا می شود مثل إن کان هذا رمانا فلاتأکله لأنه حامض.

اما استظهار عرفی ما از آن تصیبوا قوما بجهالة این نیست که این جهالت در مقابل علم است. این جهالة در مقابل عمل عن بصیرة هست، و انسان به خبر عادلی که شارع حجت قرار بدهد عمل کند عملش بجهالة نیست، عملش از روی نادانی و سفاهت نیست.

سؤال وجواب: عموم تعلیل در اینجا لایصلح للمانعیة، چون می گوید أن تصیبوا قوما بسفاهة، این عموم تعلیل مانع از انعقاد مفهوم در صدر آیه نخواهد بود.

منتهی این جواب ما مبتنی بر احراز این است که معنای جهالت سفاهت و نادانی است، اما اگر بگوئید شاید معنایش همان جهل در مقابل علم باشد خب إذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال، با وجود این احتمال دیگر انعقاد ظهور آیه در حجیت خبر عادل مشکل می شود با وجود اینکه احتمال می دهید که ذیلش أن تصیبوا قوما بغیر علم باشد. پس ما باید احراز کنیم ظهور جهالت را در معنای نادانی و سفاهت تا بتوانیم جلو این مانعیت ذیل را بگیریم.

اگر این جواب را پذیرفتید فهو، و اگر نپذیرفتید ببینیم جوابهای دیگری که از این مانعیت عموم تعلیل داده شده است درست است یا نه، انشاءالله فردا.